

## سلمان طلایه‌دار معرفت و حق‌جویی

محمدحسین ریاحی

### درآمد

به راستی صحابه و یاران رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در تاریخ اسلام جایگاه ویژه و قابل توجهی دارند. شایسته دیدم فردی را برگزینم که مورد خاص و عام، شیعه و سنی و همه‌ی مذاهب و فرق و ملت‌های مسلمان است و علمای اسلام در هر رشته از عظمت و مقام او به شایستگی و والایی یاد می‌کنند. این شخصیت بزرگوار کسی نیست جز سلمان فارسی. با وجود همه‌ی آن ویژگی‌ها و ارزش‌ها از این موضوع نیز نمی‌توان گذشت که او از مردان ایرانی پاک‌نهادی بود که در شناخت و ایمان به اسلام و درک حقیقی آن از دیگر هموطنان خود گوی سبقت را ربود و اکثر مورخان و سیره‌نویسان برجسته‌ی اسلامی از او به عنوان فردی از اهالی منطقه‌ی اصفهان یاد نموده‌اند. به هر حال با توجه به این مناسبت جا دارد از مقام شامخ حضرت سلمان و ابعاد شخصیتی او یاد شود.

### تولد و مهد پرورش

در دورانی که سلسله‌ی قدرتمند اما جبار ساسانی بر سرزمین ایران حکمرانی داشت و علی‌رغم وسعت قلمرو و اقتدار قابل توجه به این دودمان، مردم ایران مبتلا به نابسامانی‌ها و مشکلات فراوانی بودند، چه از جهت اختلافات طبقاتی و نارضایتی ناشی از تبعیض یا به خاطر وجود جنگ‌ها و انحطاط اقتصادی و

اجتماعی، در همین زمان، در منطقه‌ای وسیع از شهر اصفهان که «جی» نامیده می‌شد و روستاهای فراوانی جزء نواحی آن به حساب می‌آمدند (پسری متولد شد که نام او را «روزبه» گذارند. پدر او از افراد صاحب نفوذ و ثروتمند منطقه بود و «بدخشان» نام داشت. برخی پدر روزبه را کدخدا و متصدی یک روستا یا چندین روستا در منطقه جی دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

#### در جست و جوی حقیقت

با توجه به تقید خاص و دل‌بستگی بدخشان به آیین نیاکان خود؛ یعنی، زرتشتی‌گری، بسیار علاقه‌مند بود تا فرزندش نیز زرتشتی پای‌بند و معتقدی بار آمده و از همان ابتدا با آداب تشریفات مذهبی خوگرفته و در این مسیر محکم و قاطع قدم بردارد. با بررسی منابع و کتاب‌های تاریخی، به دست می‌آید که پدر روزبه یا سلمان این موضوع نیز دست به کوشش‌های فراوان زد. البته این سخت‌گیری افراتی پدر سلمان از روی دشمنی نبود. او به پسر خود خیلی علاقه داشت. او خود درباره‌ی پدرش گفته بود: «كنتُ احبُّ خلقَ الله الیه»؛ یعنی، پیش پدرم محبوب‌ترین خلق خدا بودم.<sup>۳</sup> و این در اثر فشار اجتماع بود؛ زیرا پدر او مانند هر فرد ایرانی ناچار بود سنت‌های اجتماعی زمان خود را مراعات نماید و اجتماع آن روز بر پایه‌ی تبعیض و امتیاز خشن و مصنوعی طبقاتی بنیان شده بود و طبق این نظام هر کس مجبور بود فن و شغل و حرفه‌ی خود را به فرزندش تعلیم دهد و او را خواسته یا ناخواسته مانند خود بار آورد و

<sup>۱</sup> . «جی» از مهم‌ترین و وسیع‌ترین مناطق اصفهان بوده و مشتمل بر روستاهای بسیاری بوده است. هنوز نیز نام محلات بسیاری از اصفهان که سابقاً جزو روستاهای جی بوده بر اساس همان نام‌های گذشته است؛ مانند بوزان، خوراسگان، ابهر ابر و... امروزه، بیشتر، منطقه شرق شهر اصفهان را به عنوان ناحیه‌ی جی می‌شناسند، در حالی که وسعت آن در گذشته قابل توجه بوده است. در این مورد رجوع کنید به: مقاله‌ی نگارنده (محمد حسین رباحی) در نشریه‌ی کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۵، تیر ماه ۱۳۷۹، تحت عنوان: «ابونعیم اصفهانی و جایگاه ذکر اخبار اصفهان»، صص ۵۲ تا ۵۸.

<sup>۲</sup> . سلمان محمدی نخستین ایرانی که مسلمان شد، ص ۱۰.

<sup>۳</sup> . سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۳۵.

معمولاً پدر حق نداشت به فرزند خود آزادی بدهد و در تربیتش استعداد و رغبت کودک را در نظر بگیرد. <sup>۱</sup> اما روزیبه نوجوان در پی یافتن راه درست و جستجوی حقیقت کنجکاوی و جدیت طاقت‌فرسایی داشت و رنج‌های فراوانی دید و بالاخره با تحمل بسیار خود را به مقصود رسانید. در این باره از زبان خود او چنین نقل شده است: «من فرزند یکی از دهبانان روستا در جی اصفهان بودم، پدرم علاقه‌ی بسیاری به من داشت. برای حفظ من همواره مرا در خانه، مانند دختر، نگه می‌داشت؛ از این رو از جایی خیر نداشتم. پدرم به ساختن ساختمانی برای خود سرگرم بود و فرصت رسیدگی به مزرعه را نداشت. به من دستور داد تا به روستا بروم و کارهای لازم را به کشاورزان دستور بدهم. در مسیر راه از نزدیک کلیسای مسیحیان می‌گذشتم که آنان را مشغول نماز دیدم. من که در جستجوی دین حق بودم، پرس و جو کردم تا بفهمم آنان چه می‌کنند؟ دریافتم که آنها به عبادت خدا اشتغال دارند. به دین آنها علاقه‌مند گشتم و آن را بهتر از آیین پدران خود (زرتشتی) یافتم. نزد آنها ماندم و مانند آنها به عبادت مشغول شدم. از آنها پرسیدم ریشه‌ی این دین در کجاست؟ گفتند: در شام است. شبانه نزد پدرم آمدم. او پرسید: کجا بودی؟ جریان را گفتم. به من گفت: دین خودمان از همه‌ی این دین‌ها بهتر است. ولی من حرفش را نپذیرفتم. سرانجام مرا تهدید کرد و پای مرا در بند نهاد تا به کلیسا بروم. من مخفیانه برای مسیحیان پیام دادم که هر گاه کاروانی به سوی شام حرکت کرد، به من اطلاع بدهید هنگام حرکت کاروان به من خبر دادند و من بند را از پایم درآوردم و مخفیانه به کاروان پیوستم تا به شام رسیدم. در آنجا به کلیسا نزد اسقفی رفتم و سرگذشت خود را به او گفتم و پیشنهاد کردم که می‌خواهم این‌جا بمانم و با شما مشغول عبادت گردم. او مرا پذیرفت و پس از مدتی از دنیا رفت تا آن که راهبی خوش‌سیرت به جای او گمارده شد و مدت‌ها نزد او بودم تا او نیز در بستر مرگ قرار گرفت. به او گفتم: مرا بعد از خود به چه

---

<sup>۱</sup> . همان.

کسی می‌سپاری؟ گفت: برو موصل. در آنجا راهبی پرهیزکار هست به او بپیوند. پس از مرگ او به موصل نزد راهب آنجا رفتم. وقتی شرح خود را به او گفتم او مرا پذیرفت و مدتی نیز با او بودم تا او نیز در بستر مرگ افتاد. به من سفارش کرد که بعد از من به «عموریه» برو و به راهب آنجا بپیوند. پس از مرگ او به عموریه نزد آن راهب رفتم. او مرا پذیرفت. سال‌های متمادی با او بودم تا آن که در بستر مرگ قرار گرفت. به او گفتم پس از مرگ تو به کجا بروم؟ گفت: امروز کسی را که عقیده‌ی درستی داشته باشد نمی‌شناسم، ولی به زودی پیامبری از کیش ابراهیم علیه‌السلام مبعوث می‌شود. به سرزمینی که محصولش خرما است هجرت کن تا به او برسی. او دارای نشانه‌های بسیار است. از جمله در میان دو شانه‌ی او مهر نبوت است. هدیه را می‌پذیرد، ولی صدقه را قبول نمی‌کند.

#### عبور از گذرگاه‌ها

سلمان می‌گوید: پس از مرگ او، کاروانی از اعراب را در حال حرکت دیدم. نزد آن کاروان رفتم. راهب عموریه، گوسفندان و گاو‌هایی را به عنوان ارث برایم گذاشته بود. به افراد کاروان گفتم: من چند گاو و گوسفند به شما می‌دهم، مرا با خود به سوی محل زندگیتان ببرید. آنها پذیرفتند و مرا تا وادی القری بردند، ولی آنها به من ستم کردند و در آنجا به عنوان برده به یک نفر یهودی فروختند. آنجا در ختان خرما دیدم، شادمان شدم. مدتی در آنجا بودم تا مردی از یهود بنی قریظه به آنجا آمد و مرا از صاحب خرید و به مدینه آورد. مدتی در آنجا بودم، ولی از همه جا بی‌خبر بودم و حتی نمی‌دانستم آن پیامبری که برای من تعریف کرده‌اند آیا مبعوث شده یا نه؟ تا روزی پسر عموی اربابم به باغ آمد و گفت: خدا بنی قریله را بکشد که گرد یک نفر جمع شده‌اند و او را پیامبر می‌دانند و می‌گویند از مکه هجرت کرده و به مدینه آمده است. من بالای درخت بودم، تا این سخن را شنیدم لرزه بر اندام افتاد. با سرعت پایین آمدم و با عجله پرسیدم: چه خبر است؟ اربابم مشتکی بر سینه‌ام کوبید و گفت: این کارها به تو چه مربوط است؟ مشغول کار خود

باش! به کار خود ادامه دادم تا شب فرا رسید. به اربابم گفتم: مقداری خرما به من بدهید. با اجازه او اندکی خرما برداشتم. در سرزمین قبا - که پیامبر در آغاز هجرت نخست به آنجا آمد - به خدمت آن حضرت رسیدم. خرما را نزد آن حضرت نهادم و گفتم: این خرما صدقه است، از آن بخورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهان فرمود: شما بخورید، من نمی‌خورم. با خود گفتم: این يك علامت! بار دیگر مقداری خرما نزد آن حضرت بردم و گفتم: این هدیه است، بخورید. آن حضرت از آن خرما خوردند. با خود گفتم: این دومین علامت صدق پیامبری! بار سوم در مدینه هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای تشییع جنازه‌ی مسلمانی به بقیع رفته بود به حضورش رسیدم و در پشت آن حضرت ایستادم و با دقت به اطراف شانه‌ی او می‌نگریستم تا مهر نبوت را ببینم. آن حضرت عیبای خود را از دوش خود افکند. ناگهان مهر نبوت را دیدم و بوسیدم و گریستم. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا نزد خود نشانید و من سرگذشتم را از آغاز تا پایان برای آن حضرت نقل کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله شاد گردید و دوست داشت این سرگذشت را برای اصحابش بازگو کنم. به این ترتیب، سلمان در همان آغاز هجرت، به اسلام گروید؛ در حالی که برده‌ی شخصی یهودی بود.<sup>۱</sup>

برخی مورخین نیز راهنمای سلمان را در شرفیابی به حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله يك زن ایرانی دانسته‌اند که قبیل از سلمان مسلمان شده بود و نام او را «ام الفارسیه» ذکر کرده‌اند؛ چنان‌که نگارنده‌ی این سطور در کتاب مشاهیر زنان اصفهان آورده که عبدالله بن عباس از قول سلمان آورده که گفته بود:

من از شهر اصفهان هستم و از ناحیه‌ای از آن شهر که جی نام دارد. چون بر عزیمت به یثرب (مدینه) مصمم شدم و قصد پای‌بوسی خواجه‌ی کاینات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمودم در آنجا زنی اصفهانی را دیدم که در وصول به یثرب و دولت در یافت سعادت اسلام بر من سبقت گرفته بود و او مرا به سوی آن

<sup>۱</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۵۲ و ۵۴.

## حضرت راهنمایی کرد.<sup>۱</sup>

سلمان محمدی صلی الله علیه و آله

همان‌طور که ذکر شد سلمان هنگام ورود به مدینه به بردگی گرفته شده بود و برده‌ی یک یهودی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای رهایی او از این مسأله تدبیری نمود و فرمود: «سلمان خود را به وسیله‌ی مکاتبه آزاد گردان. تا بتوانی از مزایای اسلام برخوردار شوی». سلمان در حالی که سر از پای نمی‌شناخت به نزد آن مرد یهودی رفت و موضوع را با وی در میان گذاشت و او چنین پاسخ داد: چنانچه بخواهی آزاد شوی از طرف من مانعی نیست! به شرط این‌که نخلستانی برای من ایجاد کنی که مرکب از سیصد درخت خرما باشد؛ اضافه بر این، چهل مثقال نقره هم بپرداز. در این صورت حاضرم تو را آزاد کنم! سلمان با شنیدن این جواب خدمت رسول خدا شرفیاب شد و آنچه شنیده بود را بازگو کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را راهنمایی کرد که جای مناسبی در نظر بگیرد تا درخت‌های خرما را بکارند. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله با چند تن از یاران به محلی که برای نخلستان زیر نظر گرفته شده بود حاضر شدند و گودال‌هایی حفر کردند. پس رسول خدا نهال‌های خرما را که هر یک از اصحاب تعدادی از آنها را آورده بودند در گودال مرتب می‌کرد و علی علیه السلام و اصحاب پای آنها خاک می‌ریختند و بدین صورت برای آزادی سلمان نخلستانی به وجود آمد. برای تأمین نقره‌ها هم، گروهی از یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همکاری نمودند و سرانجام سلمان فارسی، پس از کاوش و کوشش طولانی در سالیان متمادی برای یافتن دین واقعی از قید بندگی و بردگی و رهیده و در سایه‌ی جاویدان اسلام به فضایل و زیبایی‌های اخلاق و مقام انسانیت نایل گردید. استاد سید جعفر مرتضی عاملی در مورد آزادی سلمان آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که تمامی دیون مالی مورد توافق برای آزادی سلمان را پرداخت و نیز آن حضرت بود که او را خرید و آزاد کرد و ولاء سلمان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل

<sup>۱</sup>. مشاهیر زنان اصفهان، صص ۱۱ و ۱۲.

بیت آن حضرت است.<sup>۱</sup>  
 از روایات متعدد استفاده می‌شود، سلمان قبل از آن که قبول اسلام کند  
 یکتاپرست بود. از جمله نقل شده، عربی از بادیه‌نشینان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: آیا  
 سلمان قبلاً مجوسی نبود و سپس مسلمان شد؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ فرمود: «ان  
 سلمان ما کان مجوسیا و لکنه مضمر اللایمان مظهراً للشرک»؛ سلمان مجوسی  
 نبود، ولی ایمان خود را مخفی می‌داشت و اظهار شرک می‌نمود.<sup>۲</sup>  
 و نیز نقل شده است که سلمان از اوصیای حضرت عیسی علیه‌السلام بوده و در کودکی  
 به آیین مسیحیت اعتقاد داشته است. چنان‌که در سیر زندگی او آمد، او در پی یافتن  
 حقیقت و درستی کوشیده است. برخی از مورخین نیز سندی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جهت  
 آزادی سلمان تنظیم کرد و آن سند را به امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام املاء نمود و  
 علی علیه‌السلام آن را نوشت و جمعی از اصحاب، پای آن را امضا کردند آورده‌اند. از  
 جمله این مورخین و محققین «حافظ ابونعیم اصفهانی» است.<sup>۳</sup>  
 در مورد نام‌گذاری سلمان، روایت شده نام او «روزیه» یا ... بود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نام  
 زیبایی سلمان را برای او برگزید. این تغییر نام، بیانگر آن است که: واژه‌ی «سلمان»  
 در اصل از سلامتی و تسلیم گرفته شده است. انتخاب این نام زیبا از جانب حکیم  
 فرزانه‌ای همچون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشانه‌ی پاکی و سلامت روح سلمان و خصلت تسلیم  
 بودن او در برابر حق است و این یک افتخار بزرگ و مدال زیبایی بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله  
 به سلمان داد. سلمان نیز دقیقاً متوجه این افتخار بود. برای قدردانی و تشکر از  
 پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در برابر آنها که او را به عنوان عجمی، تحقیر می‌کردند، به این دو  
 موهبت (آزادی و تغییر نام) افتخار می‌کرد و می‌گفت: کنت عبداً فاعتقنی رسول  
 الله و سمانی سلماناً؛ من برده بودم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان

<sup>۱</sup> . سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۷۵ تا ۷۷.

<sup>۲</sup> . زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۲۵.

<sup>۳</sup> . ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ترجمه ذکر اخبار اصفهان، ص ۱۶۸.

## گذاشت.<sup>۱</sup>

### سلمان در کلام بزرگان دین

در باب مقام و درجه‌ی ایمان و اخلاص گفتنی است که وی با تمام وجود اسلام را پذیرا گردید و با تمامی توانایی در اجرای دستورات آن در نهایت خلوص نیت کوشید و ایمان خود را به بالاترین درجه رسانید. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

«الایمان عشرة درجات فالمقداد فی الثامنة و ابوذر فی التاسعة و سلمان فی العاشرة»؛ برای ایمان ده درجه در نظر گرفته شده؛ مقداد در درجه‌ی هشتم و ابوذر در مرتبه‌ی نهم و سلمان در بالاترین آن، یعنی درجه‌ی دهم قرار دارد. کسانی که تاریخ صدر اسلام را مطالعه نموده‌اند به خوبی آگاهند که مقداد و ابوذر چه افراد بزرگوار، با ایمان و فداکاری بوده و تا چه حد مورد عنایت رهبر گرامی اسلام بودند و وقتی آنها با این همه مقام از حیث تقسیم‌بندی ایمان در درجه‌ی پایین‌تری از سلمان قرار می‌گیرند، آن وقت در خواهیم یافت که سلمان از نظر ایمان چه مرحله و مرتبه‌ای را احراز نموده است.

در کتاب امالی، از منصور بن نوح روایت شده که روزی شرفیاب حضور امام صادق علیه السلام بودم و صحبت از سلمان بود. عرض کردم: شما از سلمان بسیار به نیکی یاد می‌فرمایید. آیا ممکن است دلیل و علت آن را بازگو کنید؟ حضرت در جواب فرمودند: «این امر دلایل زیادی دارد که از جمله سه فضیلتی است که سلمان از خود نشان داد: ۱. در همه‌ی احوال و در همه‌ی موارد خواسته‌های حضرت علی علیه السلام را بر خود ترجیح می‌داد؛ ۲. فقرا و مستمندان را دوست می‌داشت و آنها را

---

<sup>۱</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۷.



- بر صاحبان ثروت برتری می‌داد؛<sup>۳</sup> . علاقه‌ی شدید و مفرطی به فراگرفتن علم داشت و علما و دانشمندان را بسیار عزت و اکرام می‌نمود»<sup>۱</sup> .
- در جایی دیگر از پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: «خداوند دوستی چهار نفر را برای من ضروری و واجب دانسته: علی علیه‌السلام، مقداد بن اسود کندی، ابوذر غفاری و سلمان»<sup>۲</sup> .
- در این‌جا برای شناخت بیشتر نسبت به مقام این صحابی بزرگوار نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام الموحدين علی بن ابی طالب علیه‌السلام، به برخی احادیث و روایات که در این زمینه وارد شده اشاره می‌کنیم تا فضیلت‌های او را بهتر آشکار نماییم.
- ۱ . امام علی علیه‌السلام نام سلمان را «سَلْمَنُ» گذاشت و او را با این لقب یاد می‌کرد . شاید بدان خاطر که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأن سلمان فرموده بود: «سَلْسَلُ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ»؛ سلمان آبشار گوارایی است که حکمت و دانش از او تراوش می‌کند<sup>۳</sup> .
- ۲ . امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ سَلْمَانَ عَلِمَ اسْمَ الْأَعْظَمِ»؛ سلمان به اسم اعظم آگاهی دارد<sup>۴</sup> .
- ۳ . امام باقر علیه‌السلام فرمود: «بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همه‌ی افراد، جز سلمان، ابوذر و مقداد از راه (صحیح) اسلام متزلزل شدند»<sup>۵</sup> .
- ۴ . امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «سلمان علم پیشینیان و آیندگان را می‌داند و او دریایی است که هر چه از آن استفاده شود، کم نمی‌شود و او جزء خاندان ما اهل بیت است»<sup>۶</sup> .
- ۵ . پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «بهشت مشتاق دیدار تو و عمار و سلمان و ابوذر است»<sup>۷</sup> .
- ۶ . امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «وقتی که روز قیامت می‌شود، منادی خدا ندا می‌کند:

۱ . سلمان محمدی، صص ۶۲ تا ۶۴ .

۲ . خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۳۲ .

۳ . الغدير، ج ۸، ص ۳۱۴ .

۴ . ایرانیان مسلمان صدر اسلام، ص ۵۷ .

۵ . اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۲۸۶ .

۶ . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸ .

۷ . احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۰ .

کجايند حواریون (پاران مخصوص) پیامبر صلی الله علیه و آله که عهدشکنی نکردند و در صراط پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند؟ (در این هنگام) سلمان و مقداد و ابوذر بر می خیزند»<sup>۱</sup>.

۷. صاحب استیعاب می گوید: از چند طریق روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ عِنْدَ الثَّرِيَاءِ لَأَنَا لَهُ سَلْمَانٌ»؛ اگر دانش در ثریا باشد، همانا سلمان آن را به چنگ آورد<sup>۲</sup>.

۸. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا تَغْلَطَنَّ فِي سَلْمَانَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ اطَّاعَهُ عَلَى عَمِّ الْبَلَايَا وَالْمَنَائِي وَالْأَنْسَابِ وَفِصْلِ الْخُطَابِ...»؛<sup>۳</sup>

دیگران را در مورد سلمان به اشتباه نیندازید. خدای تبارک و تعالی مرا فرمان داده است تا او را از علم بلایا و مصیبت ها، انسب و فصل الخطاب آگاه کنم و...<sup>۴</sup>

۹. امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْدِثَانِ سَلْمَانَ بِمَا لَا يَحْتَمِلُهُ غَيْرُهُ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ وَمَكْنُونِهِ»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام یحداشان سلمان بما آن قدر از دانش و علم مکنون برای سلمان سخن گفتند که احدی غیر از او تاب تحمل آن را نداشت.

۱۰. به سلمان فرمان رسید که: سلمان! به منزل فاطمه دخت گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیا که مشتاق دیدار توست. می خواهد به تو تحفه ای دهد که از بهشت به او رسیده است. حضرت زهرا علیها السلام یکی از دعاها را نیز به سلمان آموخت. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «سَلْمَانٌ مَنِّي، مَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي وَمَنْ آذَاهُ فَقَدْ آذَانِي...»؛ سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است...<sup>۵</sup>.

۱۱. امام صادق علیه السلام به منصور بن بزرج فرمود: «لَا تَقُلْ: سَلْمَانَ الْفَارِسِي، وَلَكِنْ قُلْ: سَلْمَانَ مُحَمَّدِي»؛ نگو: سلمان فارسی، اما بگو: سلمان محمدی<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۷.

<sup>۲</sup> . سلمان فارسی، عاملی، ص ۳۳.

<sup>۳</sup> . همان.

<sup>۴</sup> . سلمان فارسی عاملی، ص ۳۴.

<sup>۵</sup> . همان.

<sup>۶</sup> . همان.

۱۲. در ماجرای غزوه‌ی احزاب یا جنگ خندق در سال پنجم هجرت، طبق پیشنهاد سلمان قرار شد در برابر دشمن، خندق (کانال بزرگی به عنوان سنگر) حفر کنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حفر آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و برای هر ده نفر کندن چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) را تعیین نمود. سلمان فردی نیرومند و کارآمد بود. مهاجران گفتند: سلمان از ماست (یعنی نام او را در شمار مهاجران قرار دهید). انصار نیز گفتند: سلمان از ماست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

این جمله (سلمان از ما اهل بیت است)، تنها در مورد جنگ خندق گفته نشده، بلکه این تعبیر به طور مطلق از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام و برخی امامان دیگر در موارد مختلف آمده است. این تعبیر پر معنی، حاکی است که سلمان از نظر معنوی در سطح بسیار بالا است که جزء اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شده است. مطالب دیگری که در مورد سلمان گفته شده به طور صریح این موضوع را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه، امام علی علیه‌السلام در شأن سلمان (در پاسخ حذیفه که درباره‌ی سلمان سؤال کرده بود) فرمود: «ما أقولُ فی رَجُلٍ خُلِقَ مِن طِينَتِنَا وَرُوحُهُ مَقْرُونَةٌ بِرُوحِنَا، خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعُلُومِ بِأَوَّلِهَا وَآخِرِهَا وَظَاهِرِهَا وَسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا»؛ من درباره‌ی کسی که از سرشت ما آفریده شده و روحش با روح ما آمیخته شده، چه می‌توانم بگویم. خداوند او را به آغاز و انجام علوم و ظاهر و باطن و رموز دانش‌ها اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

عارف بزرگ قرن هفتم، محی‌الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ هـ ق) با این که از علمای اهل سنت و حنبلی است، در شرح حدیث «سلمان مینا اهل البیت»

می‌نویسد: «اضافه و پیوند سلمان به اهل بیت علیهم‌السلام در این عبارت بیانگر گواهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مقام عالی طهارت سلمان است؛ زیرا منظور از قرار دادن سلمان به عنوان جزئی از اهل بیت جزء نسبی نیست. بنابراین پیوند مربوط به صفات

<sup>۱</sup>. ر.ک: طبقات، ابن سعد، ج ۲، صص ۸۰ تا ۸۵؛ نیز ر.ک: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸.

<sup>۲</sup>. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۸.

است. نتیجه این که وجود سلمان از نظر خصلت‌های انسانی با وجود اهل بیت نبوت گره خورده است... پس سلمان در سطح عالی مقام انسانیت در کنار اهل بیت می‌درخشد»<sup>۱</sup>.

در توصیف سلمان امام امیر المؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

«بِحْ بِحْ! سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ وَمَنْ لَكُمْ بِمِثْلِ لِقْمَانَ الْحَكِيمِ عَلِيمِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَعُ»؛ آیه! به! سلمان جزو خانواده‌ی ما است. شما در کجا مانند سلمان می‌یابید که مانند لقمان حکیم است علم پیشینیان و آیندگان را می‌داند؟ او دریایی است که پایان ندارد.

#### سلمان و جهاد

بیشتر مورخان و سیرنویسان می‌نویسند: نخستین جنگی که سلمان در آن شرکت کرد، جنگ خندق در سال پنجم هجرت بود؛ زیرا پس از آن که از بردگی آزاد گردید نخستین جنگی که پیش آمد خندق بود و سلمان در همین جنگ نقشه‌ی حفر خندق را پیشنهاد کرد و مورد قبول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واقع شد و به فرمان آن حضرت خندق (کانال بزرگ و عمیق) را کردند و وقتی دشمن رسید، نتوانست از آن عبور کند و وارد مدینه گردد و گفت: این نیرنگ را عرب نمی‌دانست. این از عجم است و به قول دکنر مجیب مصری: روزی که پیشنهاد حفر خندق توسط سلمان داده شد در تاریخ اسلام روز مبارکی است؛ روزی که با گذشت زمان فراموش نمی‌گردد و سلمان را در تاریخ اسلام از جاودانه‌ها می‌سازد؛ زیرا حفر خندق نشانه‌ای است که او به روحانیت و معنویت احاطه داشت<sup>۲</sup>.

توان جسمی سلمان در جنگ به حدی بود که مطابق نیروی ده نفر در کندن خندق کارساز بود. سیرنویس معروف «برهان الدین الحلبي الشافعی» می‌نویسد:

<sup>۱</sup>. همان، ص ۵۹.

<sup>۲</sup>. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، صص ۳۶ و ۳۸؛ ایرانیان مسلمان صدر اسلام، ص ۵۱.

<sup>۳</sup>. سلمان فارسی در ترازوی ادب و تحقیق، ص ۱۰۲.

وَأَمَّا وَقَعَ التَّنَافُسُ فِي سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِأَنَّهُ كَانَ رَجُلًا قَوِيًّا يَعْمَلُ عَمَلَ عَشْرَةٍ  
 رَجَالٍ فِي الْخَنْدَقِ؛ بَيْنَ مُسْلِمَانِ فِي مَوْرَدِ كَمَكٍ كَرَفْتَنَ مِنْ سَلْمَانَ (خدا از او راضی  
 باشد) اشتهای بسیار پیدا شد (هر گروه او را به سوی خود دعوت می‌کرد). او مردی  
 نیرومند و پرتوان بود که به اندازه‌ی ده نفر در حفر خندق کار می‌کرد.<sup>۱</sup>  
 حضور فعال او در این نبرد بسیار مهم مسلمین در جزیره العرب که تعیین  
 کننده و اساسی بود عظمت علمی و معنوی و میزان ابتکار و خلاقیت این صحابی  
 گران قدر را می‌رساند. سلمان پس از جنگ خندق، در همهی جنگ‌های رسول  
 خدا ﷺ شرکت کرد و حتی برخی معتقدند سلمان آن هنگام که هنوز برده بود در  
 جنگ بدر و احد شرکت نمود و در صف مسلمانان بود؛ چنان‌که مؤلف سلمان در  
 ترازی ادب و تحقیق نقل می‌کند که سلمان در جنگ احد با دست مبارزه می‌کرد و  
 با اندیشه می‌کوشید.<sup>۲</sup>

در جنگ طائف، در سال هشتم هجرت، پس از فتح حنین، مشرکان وارد قلعه  
 طائف شدند که با دروازه‌ها و دژهای بلند محاصره شده بود. مسلمانان مدتی برای  
 فتح قلعه کوشیدند ولی نتیجه نگرفتند. یکی از کارهای مسلمانان ساختن منجیق  
 بود. برای ساختن این دستگاه از سلمان نظر خواهی کردند و این وسیله با دخالت  
 و نظارت مستقیم سلمان ساخته شد و سپاه اسلام به وسیله‌ی آن به سوی دشمن  
 سنگ پرتاب می‌کردند. مسلمانان در آنجا با این وسیله نیز نتوانستند قلعه را فتح  
 کنند ولی رعب و وحشتی سخت بر دل دشمن افکندند که بعدها برای تسلیم و  
 عقب‌نشینی دشمن بسیار مؤثر بود.<sup>۳</sup>

سلمان و اهل بیت پیامبر ﷺ

<sup>۱</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۶۱؛ سیرة الحلیبه، ج ۲، ص ۳۱۱۳.

<sup>۲</sup> . سلمان فارسی در ترازی ادب و تحقیق، ص ۸۸.

<sup>۳</sup> . ر.ک: سلمان فارسی نخستین مسلمانان ایرانی، ص ۱۰۵؛ سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۲۱۵ تا ۲۱۷.

در حقیقت باید از مسلمانان به عنوان یار صمیمی و آشنای حقیقی و وفادار به اهل بیت پیامبر علیه السلام یاد نمود. در این رابطه نیز گفته‌ها و حکایات بسیاری وجود دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین موارد ثبات قدم و وفاداری سلمان نسبت به اهل بیت علیه السلام موضع او در باره‌ی مسائلی است که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد جانشینی آن حضرت، به ویژه مسأله‌ی سقیفه، پیش آمد. در سقیفه‌ی بنی ساعده غاصبان حکومت، مسیر اسلام ناب را تغییر دادند و خلافت را از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله ربودند. سلمان بر خلاف برخی فرصت‌طلبان و کسانی که به خاطر منافع و مصالح خود سکوت کردند، در سخت‌ترین شرایط، با این که سخت در فشار بود و حتی کتک خورد، از مرز تشیع خارج نشد. هنگامی که ابوبکر به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب شد، سلمان اعتراض کرد. از سخنان او در این مورد این جمله‌ی فارسی است که فرمود: «کردید و نکردید و ندانید چه کردید»؛ یعنی شما با اظهار شهادتین (گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام را پذیرفتید، ولی به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام در روز غدیر تسلیم اسلام نشدید. جمله‌ی «ندانید که چه کردید» یک جمله‌ی سرزنش‌آمیز است؛ یعنی کار شما از روی جهل و گمراهی بوده، نه بر اساس آگاهی و هدایت<sup>۱</sup>.

در ماجرای بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه السلام برای ابوبکر، سلمان سایه به سایه‌ی علی علیه السلام حرکت می‌کرد و در هر فرصتی از آن حضرت دفاع نمود و هرگز او را تنها نگذاشت و آشکارا با این که در خطر سختی قرار داشت به زورگویان اعتراض می‌نمود. هنگامی که پس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و زبیر، به اجبار از سلمان بیعت گرفتند، سلمان بیعت گیرندگان را مورد خطاب قرار داده و گفت: «ای فرزندان روزگار! بر شما هلاکت باد! آیا می‌دانید چه گام‌هایی بر زبان خود برداشتید و چون امت‌های قبل از هوس‌های نفسانی خود پیروی کردید و از سنت

<sup>۱</sup> . اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله دوری نموده و مقام امامت را از مرکز و اهل آن ربودید؟» سلمان در هر فرصتی به دفاع از حریم علی علیه السلام می پرداخت. عمر سر او فریاد کشید که ساکت باش، ولی سلمان به دفاعیات خود ادامه داد. ماجرا شدت گرفت که حضرت علی علیه السلام به سلمان فرمود: سکوت کن. آن گاه سلمان سکوت کرد.

در فرآزی از سخنرانی سلمان خطاب به مردم چنین آمده است: «ای مردم! وای بر شما! ما را به فلان و فلان چه کار. آیا نادانید یا خود را به نادانی زده اید؟ آیا حسود هستید یا خود را به حسادت و رزیدن زده اید؟ آگاه باشید، من وظیفه ام را انجام دادم و تسلیم فرمان پیامبر شدم و از مولایم که مولا و رهبر همه ی مرد و زن با ایمان است، پیروی نمودم که او امیر مؤمنان و سرور اوصیا و پیشوای پیشگامان و برجسته ی راه حق و امام راستگویان و شهیدان و صالحان است»<sup>۱</sup>.

هنگامی که عمر، مخالفان را تهدید به مرگ کرد، سلمان بعد از خالد بن سعید برخاست و گفت: «الله اکبر! الله اکبر! من با دو گوشم شنیدم و اگر نشینده ام هر دو گوشم کر باد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی فرا رسد که برادر و پسر عمویم با جمعی از اصحاب در مسجد بنشینند. آن گاه گروهی از سگ های دوزخ به اطراف او بیایند تا او و اصحابش را بکشند و من شك ندارم که سگ های دوزخ از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شما هستند». عمر با شنیدن این سخن بر جهید و به سلمان حمله کرد تا او را بزند ولی امیر المؤمنین علی علیه السلام جلو عمر را گرفت و از کتک زدن سلمان جلوگیری نمود. آن گاه علی علیه السلام به اصحابش فرمود: «خدا شما را رحمت کند، بر خیزید و از این جا بروید» آنها از روی اعتراض مجلس را ترک کردند.

در درگیری بیعت گرفتن، پس از آن که با اجبار شدید از حضرت علی علیه السلام بیعت گرفتند، نوبت به یاران علی علیه السلام رسید. هنگامی که نوبت به سلمان رسید، او بیعت نمی کرد. یقه ی او را گرفتند و آن چنان به سوبش حمله کرده و بر گردنش کوبیدند که شکاف برداشت و ورم کرد؛ چنان که سلمان خود می گوید:

<sup>۱</sup> . احتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۷۳ تا ۷۵.

«ثُمَّ أَخَذُونِي وَفَرَجُونَا عُنُقِي حَتَّى تَرَكَوْهَا مِثْلَ السَّلْعَةِ ثُمَّ قَتَلُوا يَدَيَّ قَبَايِعَتْ

مُكْرَهًا...»؛ سپس مرا گرفتند و با یورش به گردنم آسیب رساندند، به گونه‌ای که آن را در حال شکاف و آماس رها نمودند. پس دستم را تاب دادند، آن‌گاه با اجبار (در ظاهر) بیعت کردم.

عجیب این که سلمان در این شرایط سخت، به عمر گفت: «من گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که به تو فرمود: گناهان و عذاب امت تا روز قیامت بر گردن تو و رفیقت می‌باشد که با او بیعت کرده‌ای».

از دیگر مواردی که میزان تقرب و ارادت سلمان را نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان آن حضرت می‌رساند آن که: به هنگام زفاف حضرت زهرا علیها‌السلام آن حضرت را بر «شهباء» (قاطر مخصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوار کردند. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان داد که سلمان قاطر را از جلو ببرد و خود از دنبال، آن را می‌راند.<sup>۱</sup> همچنین از سلمان نقل شده است که فرمود:

در محضر حضرت زهرا علیها‌السلام بودم، دیدم که فاطمه علیها‌السلام نشسته بود و آسیابی پیش روی او قرار داشت و به وسیله‌ی آن مقداری جو را آرد می‌کرد. نگاه کردم و دیدم دسته‌ی آسیاب خون آلود است و حسین علیه‌السلام که در آن هنگام کودک شیرخواری بود، در گوشه‌ی خانه بر اثر گرسنگی به شدت گریه می‌کند. عرض کردم: ای دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! چندان خود را به زحمت نینداز و اینک این فضّه، کنیز شما، در خدمت حاضر است. فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من سفارش نمود تا کارهای خانه را یک روز من و روز دیگر فضّه انجام دهد. دیروز نوبت فضّه بود و امروز نوبت من است. عرض کردم: من بنده‌ی آزاد شده‌ی شما هستم. من حاضر به خدمت می‌باشم. یا آسیاب کردن جو را به عهده‌ی من بگذار یا پرستاری حسین علیه‌السلام را. فرمود: من برای پرستاری حسین مناسب‌تر

<sup>۱</sup> . سلمان فارسی، عاملی، ص ۳۵.



هستم، تو آسیاب کردن را به عهده بگیر. من مقدار از جو را آسیاب کردم ناگهان صدای اذان شنیدم به مسجد رفتم و نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندم. پس از نماز این مطلب را به علی علیه السلام گفتم. آن حضرت غمگین برخاست و به خانه رفت. پس دیدم خندان بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از علت خنده اش پرسید. امام علی علیه السلام عرض کرد: نزد فاطمه علیها السلام رفتم، دیدم او به پشت خوابیده و حسین علیه السلام روی سینه اش به خواب رفته است و آسیاب در پیش روی او بی آنکه دستی آن را بگیرد اند خود به خود می چرخد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا نمی دانی که برای خدا فرشتگانی است که در زمین گردش می کنند تا به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله خدمت کنند؟ این خدمت آنها تا روز قیامت ادامه دارد.<sup>۱</sup>

البته درباره میزبان پای بندی، علاقه و اخلاص سلمان نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مطالب و روایات گوناگونی نقل شده است و مناسب است در اینجا مطلبی از حضرت ثامن الحجج علیه السلام نقل شود تا میزان عظمت و حقیقت سلمان بر ما بیشتر مکشوف گردد. چنان که نوشته اند، جماعتی از شیعیان در خراسان، برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به در خانه ای آن حضرت رفتند و اجازه ی ورود به منزل طلبیدند. آن حضرت به آنها اجازه نداد. پس از چند روز رفت و آمد به آنها اجازه ی ورود داده شد و به محضر آن حضرت رسیدند. آنها هنگام اجازه گرفتن به دربان گفته بودند ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم، حضرت رضا علیه السلام به آنها فرمودند:

«وَيَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَلْمَانَ وَأَبُوذَرٍّ وَمَقْدَادَ وَعَمَارَ

وَمُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، الَّذِينَ كَفَرُوا بِتَخَالُفِ شَيْئًا مِنْ أَوْامِرِهِ»؛ وای بر شما! شیعیان امیر

مؤمنان علی علیه السلام عبارت بودند از: حسین علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و محمد بن ابوبکر. آنان که هیچگاه از اوامر علی علیه السلام مخالفت نکردند و همواره پیرو آن

<sup>۱</sup> . خرائج، راوندی، به نقل از: بیت الاحزان، ص ۲۰.

حضرت بودند.<sup>۱</sup>  
 شایستگی و شخصیت سلمان باعث منزلت ویژه‌ی او نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌شده‌بود در این رابطه امام علی علیه‌السلام فرموده است:  
 روزی سلمان در محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود شخص مغروری آمد و سلمان را با کمال گستاخی از محضر آن حضرت دور کرد و خود به جای سلمان نشست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به قدری خشمگین شد که چشمانش سرخ گردید و رگ آبی میان دو چشمش آشکار شد و با تندی به او گفت:  
 تو مردی را از جایش دور ساختی که خداوند او را در آسمان دوست دارد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمین، و مکرر دوستی خود را به او آشکار نموده است. تو مردی را دور می‌کنی که هرگاه جبرئیل نزد من می‌آمد، امر می‌کرد تا سلام خدا را به او برسانم. مگر نمی‌دانی که سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده است و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را دور کند مرا دور کرده است؟ آیا نمی‌دانی سلمان کیست؟ خداوند به من امر کرده تا پیشاپیش او را از هنگام مرگ و بلاهای آینده که به مردم می‌رسد، و از گفتار نشان دهنده‌ی حق از باطل آگاه سازم! آن شخص گستاخ پس از عذرخواهی گفت: مگر سلمان مجوسی (زرتشتی) نبود و سپس مسلمان شد؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نه، او مجوسی نبود، بلکه از روی تقیه (حفظ جان از خطر مرگ) اظهار شرک می‌کرد، ولی در باطن مؤمن و یکتاپرست بود. ای اعرابی! همان‌گونه باش که خداوند فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۲</sup> [یعنی: آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای شما آورده است بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید].<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۵۹.

<sup>۲</sup> . حشر، ۷.

<sup>۳</sup> . همان، ص ۹۴.

### علم سلمان

سلمان همه جا و همه وقت با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. شب‌ها تا دیر وقت محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک نمی‌کرد. طبق نقل برخی از همسران پیامبر، شب‌ها ساعتی را با آن حضرت به خلوت می‌نشست. در نتیجه سلمان آن‌چنان موقعیتی در حضور پیامبر به دست آورده بود که او را از خاندان آن حضرت به حساب می‌آوردند. روح سلمان تشنه‌ی فهمیدن و درک کردن بود و دلش می‌خواست هر لحظه بیاموزد و بداند و بشنود و هر لحظه در انتظار فهمیدن مطالب تازه‌تر، لطیف‌تر و دقیق‌تر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن استاد کل که مأموریت غیبی داشت که با هر کس مطابق فهمش سخن بگوید و به اندازه‌ی استعداد و درکش تعلیم دهد، سلمان را با عشق و علاقه می‌پذیرفت و با او انس می‌گرفت و به او چیزهایی تعلیم می‌داد که احدی از اصحاب جز او قوه‌ی تحمل آن را نداشت. زیبایی روح و جلال انسانیت و احساس ظریف و پر جذبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌چنان در سلمان اثر می‌گذاشت که روحش سیراب و قلبش پر می‌شد. آری، دست تقدیر، سلمان را به آن جایی که بنا بود برساند، رساند. سلمان به عالی‌ترین نقطه‌ی کمال رسید؛ به طوری که احساس می‌کرد گویی از زیر آسمان سرپوشیده و بسته روزنه‌ای به بیرون این عالم گشوده شده که صدای نرم ریزش جریان‌های اعجاز‌آمیز غیبی را در درون خود می‌شنود. به همین سبب است که آورده‌اند او «اسم اعظم» را که رمز دانش اولین و آخرین است می‌دانست.<sup>۱</sup>

راجع به علم سلمان از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از «فضل بن یسار» پرسید: «آیا می‌دانی معنای این کلمه که حضرت علی علیه السلام درباره‌ی سلمان فرمود که «سلمان علم اول و آخر را دارد» چیست؟» فضل گفت: مقصود این است

<sup>۱</sup> . سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۹۶.

که دانش بنی اسرائیل و دانش رسول الله و دانش علی را داشت<sup>۱</sup>.  
جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله فضل سلمان را پرسیدیم.  
حضرت فرمود: «ای جابر! سینه‌ی سلمکان اقیانوس دانش‌های بی پایان است و  
این امتیاز فقط نصیب سلمان شده که همه‌ی علوم را بداند» سپس اضافه کرد:  
«جابر! هر که به سلمان کینه ورزد به خدا غضب کرده و هر که او را دوست بدارد  
من نیز دوستدار او هستم»<sup>۲</sup>.

#### کرامات سلمان

در باره‌ی کرامات سلمان نیز در روایات و اخبار اسلامی، به ویژه شیعه، مطالب  
قابل توجهی آمده است که برای شناخت بیشتر این شخصیت ارزشمند به مواردی  
از آن اشاره می‌شود.  
یکی از آن موارد چنین است:

روزی ابوذر غفاری به دیدن سلمان رفت. دیگ غذای سلمان روی  
آتش بود. به هنگام سخن، دیگ وارونه شد، ولی از آب گوشت آن  
چیزی نریخت. ابوذر بسیار تعجب کرد. سلمان دیگ را برداشت و  
روی آتش نهاد. برای بار دوم در حین سخن دیگ سرازیر شد، ولی باز  
هم چیزی از آن نریخت. ابوذر که شگفت‌زده شده بود از منزل خارج  
شد و در این باره فکر می‌کرد. ناگاه با علی علیه السلام برخورد کرد. علی علیه السلام از او  
پرسید: چرا از منزل سلمان بیرون آمدی و چرا ناراحت هستی؟ ابوذر  
ماجرای آن را گفت. امام علی علیه السلام فرمود: ای ابوذر! اگر آنچه سلمان می‌داند  
برای تو بازگو کند [چون اندیشه‌ات کشش آن را ندارد] خواهی گفت:  
خدا قاتل سلمان را رحمت کند؛ چرا که خیال می‌کنی او این کارها را به  
وسیله‌ی سحر و جادو انجام می‌دهد. ای ابوذر! سلمان از باب‌های الهی

<sup>۱</sup>. همان، ص ۹۴.

<sup>۲</sup>. سلمان نخستین مسلمان ایرانی، ص ۹۶.

است. کسی که او را درست بشناسد و بپذیرد، مؤمن است و کسی که او را انکار کند و فضایل او را نپذیرد، کافر است و سلمان از ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

از خبرهای غیبی سلمان این بود که سال‌ها قبل از جنگ جمل، شتری را برای فروش به مدینه آوردند. سلمان آن شتر را زد. به سلمان گفتند: این حیوان است، چرا آن را می‌زنی؟ سلمان در پاسخ گفت: این شتر، حیوان نیست؛ بلکه عسکر پسر کنعان جئی است و به صاحبش می‌گفت: این عسکر را در این‌جا نفروش. آن را به محل «حواب» ببر و در آنجا پول خوبی برای آن می‌دهند. آن شتر را در مدینه به هفتصد درهم خریدند و همان‌گونه که سلمان پیشگویی کرده بود عایشه در جنگ جمل بر آن شتر سوار شد و به جنگ علی علیه‌السلام و سپاهش پرداخت. به راستی، چرا سلمان آن شتر را می‌زد؟ و این زدن چه پیامی داشت؟ سلمان با زدن این شتر می‌خواست تنفر خود را از هر چیزی که وسیله و عامل کمک به افرادی است که به جنگ با اولیای خدا می‌روند آشکار کند و پیوند مقدس خود را با علی علیه‌السلام اظهار نماید و به مسلمانان پیام دهد که خشم و نفرت خود را از حامیان باطل آشکار کنید و به اولیای خدا بپیوندید.<sup>۲</sup>

«مسیب بن نخبه فزاری» جزو روستا و فرماندهان عراق بود. وی از جمله شصت نفری است که در جنگ «بیرموک» برای سرکوب لشکر شصت هزار نفری «غسان» شرکت داشت. مسیب می‌گوید:

وقتی سلمان به دیار ما، عراق، می‌آمد - ظاهراً برای طرح شهرسازی کوفه - من هم جزو افرادی بودم که به استقبال او رفتیم. آن‌گاه که به سرزمین کربلا رسیدیم، سلمان گفت: «هنا مصارع اخوانی، هناک حالهم،

هنا مناخ رکابهم، هنا مهراق دمانهم، یقتل بها ابن خیر النبیین ویقتل بها خیر

الآخرین»؛<sup>۳</sup> «این‌جا قتلگاه برادران من است. در اینجا بار و اثاث خویش

<sup>۱</sup> . زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup> . ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۶۶ و ۶۷.

<sup>۳</sup> . سلمان فارسی، صادقی، ص ۲۸۶.

را به زمین می‌گذارند. این‌جا خوابگاه آنان است و شتران خود را برای همیشه خواهند خوابانید. در این‌جا خون‌های مقدس آنان بر زمین ریخته خواهد شد. در این سرزمین فرزند بهترین پیامبران گشته خواهد شد. در این مکان بهترین بازماندگان خاندان رسالت شربت شهادت خواهند نوشید.

بعد به سرزمین «حروراء» که محل اجتماع خوارج نهر روان بود، رسیدیم. سلمان پرسید: نام این مکان چیست؟ گفتیم: حروراء. آن‌گاه افزود: از این‌جا بدترین لاقین خروج کرده‌اند و بعد از این هم بدترین لاقین خروج خواهند کرد؛ اما وقتی به کوفه رسیدیم گفت: «هذه قبة الاسلام»؛ این‌جا بارگاه اسلام است.<sup>۱</sup>

باز در مورد خبر دادن سلمان از واقعه‌ی عاشورا و سرزمین کربلا آورده‌اند: در ماجرای قیام امام حسین علیه‌السلام و حرکت آن حضرت از مکه به سوی کوفه، گروهی از همراهان «زهیر بن قین» نقل کردند که ما همراه کاروان زهیر از مکه به سوی مدینه حرکت می‌کردیم، ولی نمی‌خواستیم با کاروان امام حسین علیه‌السلام هم‌منزل گردیم؛ چرا که تصمیم داشتیم حسین علیه‌السلام را یاری کنیم. با این وجود، در یکی از منزل‌گاه‌ها، کاروان ما با کاروان امام حسین علیه‌السلام به هم نزدیک شد. ما مشغول خوردن غذا بودیم. ناگاه مردی از جانب حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای زهیر بن قین! همانا امام حسین علیه‌السلام مرا به سوی تو فرستاده است که بگویم به نزد او بروی. زهیر و ما آنچه را در دست داشتیم به زمین گذاشتیم. سکوت مجلس ما را فرا گرفت. ناگاه «دبلم» همسر زهیر به او چنین گفت: سبحان الله! آیا پسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شما را به سوی خود دعوت می‌کند و شما نزد او نمی‌روید؟ چه می‌شود اگر نزد او بروی و سخنش را بشنوی و سپس بازگردی؟!<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . همان، ص ۲۸۷.

ز هیر از سخن همسرش تکان خورد و برخاست و نزد امام حسین علیه السلام رفت. چیزی نگذشت که شادمان بازگشت؛ به گونه‌ای که صورتش می‌درخشید. سپس دستور داد تا خیمه‌ها را برچینند و بارها و وسایل سفر او را به سوی امام حسین علیه السلام ببرند. آن‌گاه گفت: هر کس می‌تواند همراه من بیاید و گرنه این‌جا آخرین دیدار من با شما است. پس از آن به یاران خود روی نموده و گفت: ما در فتوحات اسلام به نبرد «بلنجر» رفتیم و خداوند ما را پیروز کرد و غنایم بسیاری به دستمان آمد. در این غزوه سلمان فارسی همراه ما بود و به ما گفت: آیا از آنچه به دست آورده‌اید خشنودید؟ گفتیم: آری. سلمان گفت: هنگامی که سرور جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را دیدار کنید، آن‌گاه از جنگ کردن همراه او از این غنیمت‌ها که امروز به دست شما رسیده است شادمان‌تر خواهید بود. ز هیر به حسین بن علی علیه السلام پیوست و با او بود تا این‌که در رکابش در روز عاشورا به شهادت رسید.<sup>۱</sup> در این‌جا ما سلمان را به عنوان مجاهدی پیکارگر در جبهه‌ی اسلام بر ضد کفر می‌نگریم و هم او را در اوجی از کرامات می‌بینیم که خبر از آینده می‌دهد و به یاد جهاد بزرگ امام حسین علیه السلام افتاده است و همان‌جا برای امام حسین علیه السلام سرباز جانباز آماده می‌سازد.

#### زهد و ساده‌زیستی سلمان

در باب زهد سلمان نیز حکایات و مطالب فراوانی نقل شده است. شخصیت او در نزد زهد و عرفا و حتی متصوفین نیز برجسته و قابل توجه بوده و هست و بالاترین نوع آن را می‌توان در زمان حاکمیت و فرمانداری او در مداین مثال زد که در جای خود به آن پرداخته می‌شود. اما در اینجا مناسب است نمونه‌هایی از زهد او را ذکر نماییم:

۱. ابووائل می‌گوید: با دوستم به ملاقات سلمان رفتیم و مهمان او شدیم. گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تکلف نهی نکرده بود خود را به زحمت انداخته و غذای

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدیف ج ۸، ص ۲۱؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۶۲ و ۶۳.

خوبی را برای شما آماده می‌کردم. پس نان و نمک حاضر کرد. دوستم گفت: اگر سبزی هم می‌بود بهتر بود. سلمان برخاست و آفتابه‌ی خود را برد و آن را نزد سبزی‌فروش گرو گذاشت و مقداری سبزی گرفت و آورد. در پایان دوستم گفت: خدایا شکر که ما را به این غذای ساده قانع کردی. سلمان گفت: «لو قنعت رزقک لم تکن مطهرتی مرهونة»؛ اگر تو اهل قناعت بودی آفتابه‌ی من گرو نمی‌رفت.<sup>۱</sup>

۲. در هنگام حکومت سلمان در مداین حقوق سالانه‌ی او پنج هزار (درهم یا دینار) بود و از دسترنج کار خود مانند حصیر باقی زندگی خود را تأمین می‌کرد. او روپوشی داشت که قسمتی از آن را می‌پوشید و قسمتی از آن را فرش خود نموده بود. او خانه‌ای نداشت بلکه سایه‌ی دیوارها و درخت‌ها را محل سکونت خود قرار می‌داد. شخصی از اراکتمندان او گفت: اجازه بده خانه‌ای برای تو بسازم تا در آن سکونت کنی. سلمان در پاسخ گفت: نیازی به آن ندارم. آن شخص همواره از سلمان می‌خواست که چنین اجازه‌ای را به او بدهد تا این که روزی وصف خانه‌ای را که می‌خواست برای سلمان بسازد به سلمان گفت که: خانه‌ای برایت بسازم که اگر در میان آن پاهایت را دراز کنی به دیوار آن اصابت نماید. سلمان به ساختن چنین خانه‌ی ساده‌ای اجازه داد. آن شخص چنین خانه‌ای را برای سلمان ساخت.<sup>۲</sup>

۳. سلمان در بستر مرگ گریه می‌کرد. سعد بن ابی‌وقاص راز گریه‌ی او را پرسید. در پاسخ گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با ما عهد کرد که توشه‌ی هر یک از شما از دنیا به اندازه‌ی توشه‌ی یک مسافر باشد، ولی در کنار من این اثاثیه‌ها را می‌بینی. از این رو، نگران هستم.<sup>۳</sup>

۴. شخصی از سلمان پرسید: چرا لباس نو نمی‌پوشی و به لباس کهنه و ساده قناعت می‌کنی؟ او در پاسخ گفت: «أَنَا عَبْدٌ فَإِذَا أُعْتِقْتُ يَوْمًا كَيْسَتْ»؛ همانا من

---

<sup>۱</sup>. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

<sup>۲</sup>. همان.

<sup>۳</sup>. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۲۶.



بنده هستم. هر گاه روزی آزاد شدم لباس نو خواهم پوشید.<sup>۱</sup>  
۵. روزی خلیفه‌ی دوم از سلمان پرسید: من شبیه پادشاهان هستم یا شبیه  
خلیفه‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ سلمان در پاسخ فرمود: اگر تو از مالیات مسلمانان که از  
اراضی آنها به دست آمده یک درهم یا کمتر یا بیشتر بگیری پس آن را در راه باطل  
مصرف نمایی شاه هستی وگرنه خلیفه می‌باشی. عمر از نصیحت از دل برخاسته‌ی  
سلمان تحت تأثیر قرار گرفت و گریست.<sup>۲</sup>

۶. در احیاء العلوم غزالی نقل شده است: گاهی عمر بن الخطاب به سلمان  
می‌گفت: عیوب مرا بگو. روزی با سلمان رو به رو شد و به او گفت: چه چیز از  
ناحیه‌ی من به تو می‌رسد که آن را ناخوش داری؟ سلمان در جواب گفت: تو بر  
سر یک سفره دو گونه خورش می‌گذاری و تو دارای دو لباس حله (لباس  
مخصوص یمنی) هستی که یکی را شب و دیگری را در روز می‌پوشی.<sup>۳</sup>

#### خدمات دیگر سلمان

درباره‌ی مقام و منزلت علمی سلمان مطالب بسیاری نقل شده است. افزون بر  
اشاراتی که درباره‌ی دانش و مرتبه‌ی رفیع علمی او از زبان معصومین علیه‌السلام بیان شده  
و همچنین تدابیر او در حفر خندق و نیز مسأله‌ی منجیق در غزوه‌ی طائف، در  
لا به لای متون و منابع تاریخی مسلمین از برخی کارها و تلاش‌های علمی دیگر  
سلمان نیز سخن به میان آمده است. از جمله این که سلمان از همان آغاز آشنایی و  
دلبستگی به آیات قرآن در این اندیشه و نیاز بود که آیات قرآن را به زبان فارسی  
برای مردم خود ترجمه کند. متأسفانه امروز ترجمه‌ای از قرآن به روایت سلمان  
در دست نیست و بسیاری بر این باورند که ترجمه‌ی تفسیر طبری نخستین  
ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی است. اما در مآخذ قابل توجه، سلمان را نخستین

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۹.

۳. زندگی پر افتخار سلمان فارسی، ص ۱۲۸.

کسی می‌دانند که با اجازه‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به ترجمه‌ی فارسی آیات قرآن پرداخت. از جمله کسانی که به این موضوع اشاره داشته‌اند می‌توان از «شهبور ابوالمظفر اسفراینی» مؤلف تفسیر تاج التراجم یاد نمود. همچنین شمس‌الائمه، محمد بن احمد بن سهل السرخسی (م ۴۸۳ هـ. ق) نیز در جلد اول المیسوط به ترجمه‌ی قرآن کریم به زبان فارسی توسط سلمان اشاره دارد.<sup>۱</sup> سرخسی در همان کتاب آورده است که سلمان سوره‌ی فاتحه را بنا به درخواست ایرانیان به فارسی برگرداند و به نزد آنان فرستاد تا در نماز بخوانند.<sup>۲</sup>

برخی از بزرگان علمای شیعه چون شیخ طوسی در فهرست، نجاشی در کتاب و دیلمی در ارشاد القلوب و برخی دیگر، به تصنیفی از سلمان به نام جاثلیق یاد کرده‌اند. این کتاب شامل مذاکرات علی علیه‌السلام با اسقف اعظم روم است که با قلم سلمان فارسی نوشته شده و در حقیقت تقریرات و مصاحبه‌ی امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است که به قلم سلمان نگارش یافته و در پاره‌ای از منابع هم مطالب کتاب مذکور درج شده است.<sup>۳</sup>

حتی زمانی که سلمان عهده‌دار فرمانداری ولایت مداین بود، گویا در همان بنای تاریخی مداین برای مردم شهر برنامه‌ی آموزش و درس قرار داد؛ چنان که نقل شده است جمعی حدود هزار نفر در مجلس درس او حاضر می‌شدند و سوره‌ی یوسف را برای آنان تفسیر می‌کرد. (انتخاب این سوره شاید از این رو بود که هم داستان شیرین و جالب و در سطح عموم مردم بود و هم درس‌کشورداری، امانت، عفت، تقوا، تعاون، همکاری و توسعه‌ی کشاورزی را می‌آموخت و هم عاقبت ناخوشایند مجرمان را نشان می‌داد).<sup>۴</sup> سلمان عامل مهمی در توسعه‌ی اسلام در ایران بود؛ به طوری که در برخی از متون تاریخی آمده است: پس از آن که

<sup>۱</sup>. بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی، ص ۱۷۱.

<sup>۲</sup>. سلمان فارسی در ترازی ادب و تحقیق، ص ۱۷۸.

<sup>۳</sup>. ر. ک: سلمان نخستین مسلمان ایرانی، صص ۱۷۲ تا ۱۸۴؛ سلمان فارسی، صادقی اردستانی، صص ۱۴۱ تا ۱۴۸.

<sup>۴</sup>. ر. ک: حلیه‌الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

سلمان در مداین استقرار یافت و اصفهان فتح شد برای دیدار زادگاهش یعنی روستاهای جی به اصفهان رفت و مدتی در آنجا ماند و به رسیدگی امور مذهبی مردم آنجا پرداخت.<sup>۱</sup>

#### سلمان در فتح ایران

در زمان خلیفه‌ی دوم، در سال شانزده هجری قمری، سپاه اسلام شهرهای ایران را یکی پس از دیگری آزاد کرد و در جنگ بزرگ قادسیه لشکر ایران شکست سختی خورد و زمینه‌ی آزادسازی شهر مداین فراهم گردید. شهرها و قلعه‌های مداین ماه‌ها در محاصره‌ی سپاه اسلام بود؛ سپاهی که از شصت هزار نفر تشکیل می‌شد. در رأس سپاه اسلام افرادی مانند سعد بن ابی‌وقاص، سلمان فارسی و حذیفه بن یمان بودند فر مانده سپاه سعد و قاص بود، ولی سلمان به عنوان راند (ناظر و جلودار و راهنما) و داعیه (روحانی دعوت کننده به اسلام) در پیشاپیش سپاه قرار داشت. هر شهری که گشوده می‌شد سلمان مراقب بود که در آن قتل و غارت نشود و انضباط اسلامی و اخلاق رعایت شود. او پس از سال‌ها دوری، اکنون به کشورش ایران بازگشته بود تا شاهد آزادی توده‌های محروم و ستمدیده شود و کاخ‌ها و ثروت‌های چپاول شده توسط شاهان را در اختیار محرومان بگذارد. سلمان برای این آمده بود که مبادا از ناحیه‌ی برخی از منافقان مسلمان‌نما که در سپاه اسلام رخنه کرده بودند، به ملت ایران ستمی گردد. در آستانه‌ی پیروزی هر شهری سلمان به زبان فارسی در طی سه روز سه بار مردم را به دین اسلام دعوت می‌کرد تا به آنان که به اسلام جذب می‌شوند آسیبی نرسد. خلاصه‌ی دعوت سلمان از مردم چنین بود: من از شما هستم و به شما علاقه‌مندم و سه بار شما را به پذیرش اسلام دعوت می‌کنم. اگر به اسلام گرویدید برادران ما خواهید شد و در کنار ما قرار می‌گیرید، آن‌گاه بر اساس تعاون و برادرانه

<sup>۱</sup> معجم البلدان، ص ۱۹۶.

زندگی می‌کنیم و از امکانات یکدیگر بهره‌مند خواهیم شد و گرنه باید به حکومت اسلامی «جزیه» (مالیات سرانه‌ی سالانه) بپردازید و در صورت نپرداختن جزیه آماده‌ی جنگ شوید و خداوند خیانت‌کنندگان را دوست ندارد<sup>۱</sup>.  
به این ترتیب، در ماه صفر سال شانزدهم هجری، مداین مقر فرمانروایی امپراطوری ساسانی فتح گردید و کاخ مداین تبدیل به محل نماز و تبلیغ اسلام و تدریس و اقامه‌ی نماز جمعه و جماعت و بررسی مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام شد.

#### سلمان در مداین

سلمان پس از فتوحات عمده‌ای که توسط سپاه اسلام در ایران صورت گرفت به مدینه بازگشت و همچنان برای سامان بخشیدن امور مسلمانان در صحنه بود. از طرفی، مداین از نظر اهمیت یک مرکز حساس بود که برای اداره‌ی آن به یک استاندار کاردان، پارسا، مدیر و هوشمند نیاز بود تا اسلام را به طور شایسته در آن سرزمین جایگزین افکار و آداب و رسوم پیشینیان سازد.  
چه کسی می‌توانست چنین کار مهمی را به عهده بگیرد؟ پاسخ این بود که سلمان شایسته‌ی این کار است. خلیفه‌ی دوم با صلاح‌دید امام علی علیه‌السلام، سلمان را برای فرمانروایی مداین برگزید. سلمان به مداین آمد و با نظارت دقیق خود، هم اداره‌ی امور مادی را به عهده گرفت و هم عهده‌دار ارشاد و تبلیغ آنجا گردید. ساده‌زیستی سلمان در شهری که کانون امپراطوری بزرگ شرق، یعنی مرکز ساسانیان، بود قابل توجه است. سلمان بر خلاف فاتحان روزگار که پس از کشورگشایی با به دست آوردن غنایم و موقعیت‌ها دارای ثروت‌های افسانه‌ای می‌شوند بسیار ساده‌زیست؛ چرا که او به مرام مولای خود علی بن ابیطالب علیه‌السلام عمل می‌نمود. سلمان وقتی که وارد مداین شد به کاخ باشکوه آنجا پا نگذاشت و

<sup>۱</sup>. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۱۰۸ تا ۱۰۹.

آن را برای سکونت خود برنگزید. حتی خانه‌ی معمولی برای خود انتخاب نکرد، بلکه در سایه‌ی درخت‌ها و دیوارها سکونت می‌کرد و دادگاه او دکانی در بازار بود که محل سکونت او نیز معمولاً همان جا واقع شده بود.

برخی می‌نویسند خانه‌ی او حجره‌ی ساده‌ای بود که با اصرار حذیفه بن یمان ساخته شد. روزی همین اتاق محقر او آتش گرفت. او قرآن و شمشیرش را برداشت و از آنجا خارج شد و گفت: «سبک‌باران این گونه نجات می‌یابند». شخصی به خانه‌ی او آمد. در خانه‌اش چیزی جز شمشیر و قرآن نیافت. با تعجب پرسید: در این خانه چیزی جز شمشیر و قرآن نمی‌یابم. سلمان گفت: «خانه‌ی وحشتناکی در پیش داریم، به زودی زندگی خود را به آنجا می‌پریم» و منظورش قبر بود.<sup>۱</sup>

هنگامی که سلمان در مداین بود همواره به وسیله‌ی نامه از رهنمودهای امام علی علیه‌السلام بهره‌مند می‌شد.<sup>۲</sup> خلیفه‌ی دوم در هنگام حاکمیت سلمان در مداین با توجه به گزارش برخی عواملش در آنجا برای او نامه‌ای نوشت و سلمان را به خاطر پنج موضوع مورد سرزنش قرار داد «اول این که در مورد حذیفه بن یمان فرمانروای سابق مداین خیرهایی به من می‌رسد. او را تحت نظر بگیر؛ چرا که در این مورد کوتاهی می‌کنی».<sup>۳</sup>

دوم این که شنیده‌ام حصیربافی می‌کنی و نان جوین می‌خوری (یعنی با این کار شخصیت و مقام استنادار اسلامی شکسته می‌شود). سوم این که چرا حقوقی که برای تو تعیین شده و به تو می‌رسد در زندگی خود مصرف نمی‌کنی.

---

<sup>۱</sup>. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۱۱۷.

<sup>۲</sup>. نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۸.

<sup>۳</sup>. با توجه به این که حذیفه بن یمان از شخصیت‌های برجسته و پاک و معتقد و از صحابه‌ی خاص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و از شیفتگان خاندان عصمت بود. سلمان به درستی و اخلاص و ایمان او به طور کامل اعتقاد داشت و گزارش‌های گزارش‌کنندگان به علت افشاگری او درباره‌ی منافقان بود. به این علت سلمان بازجویی و تحت نظر گرفتن او را یک نوع توهین به موقعیت و مقام برجسته‌ی او می‌دانست.

چهارم این که این روشی که تو برگزیده‌ای، حکومت را نزد مردم آنجا خوار و پست می‌نماید (یعنی عرب را در برابر عجم کوچک می‌کند) تا آنجا که مردم از تو نمی‌ترسند و بار خود را بر دوش تو می‌نهند، تو را پلی قرار داده‌اند و روی آن راه می‌روند، این امور موجب سرشکستگی حکومت می‌گردد.  
پنجم این که باید مردم تحت تأثیر حکومت قرار گیرند و شکوه حکومت آنها را مجذوب سازد.»

پاسخ سلمان به عمر بن خطاب جالب و قابل توجه است. فرماندار مداین پس از حمد و ستایش پروردگار جواب خلیفه‌ی دوم را داده است که به اختصار در این‌جا نقل می‌گردد:

« ۱. نوشته بودی درباره‌ی رفتار حذیفه بن یمان تحقیق و نظارت نمایم و نیک و بد او را برای تو گزارش کنم، ولی خداوند مرا از این کار (سوء ظن به مؤمن و تجسس و بدبینی و بدگویی) نهی کرده است.

۲. حصیربافی و نان جو خوردن من عیب نیست. سوگند به خدا، بافتن حصیر و خوردن نان جو و بی‌نیازی از افزون‌خواهی نزد خدا بهتر و به تقوا نزدیک‌تر است از طمع به حق مردم و ادعای بی‌جا. من پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌دیدم که نان جو می‌خورد و از آن خشنود بود نه غمگین.

۳. در مصرف حقوق خود در راه آسایش زندگی‌ام، سوگند به خدا، آنچه را که دندان‌هایم خرد کند و از گلویم پایین رود، خواه گندم باشد یا مغز کله‌ی گوسفند یا سیبوس جو، برایم یکسان است و من حقوق ماهیانه‌ی خود را برای روز نیاز و بیچارگی‌ام (روز قیامت) مصرف کرده‌ام.

۴. اما این که خیال کرده‌ای من حکومت را با این رفتارم خوار می‌کنم و شخصیت خود را سبک می‌نمایم تا آنجا که مردم مرا پلی برای مقاصد خود قرار می‌دهند، این را بدان که خواری در راستای اطاعت پروردگار در نزد من از عزت در نافرمانی او بهتر است. وانگهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم با داشتن مقام بزرگ نبوت، به توده‌ی مردم نزدیک می‌شد و با آنها انس می‌گرفت، آن‌چنان که گویی جزء آنان

است. غذایش نرم نبود، لباس خشن می‌پوشید و همه‌ی مردم از قریش و از عرب و عجم و سیاه و سفید در نظرش یکسان بودند.

۵. من این‌جا نیامده‌ام که مردم را تحت فشار قرار دهم. من آمده‌ام با ارشاد و راهنمایی، حدود الهی را به پا دارم و همه‌ی مردم را با تعلیمات اسلام آشنا کرده و پاکسازی نمایم. من در این راستا مطابق [نظر] حضرت علی علیه‌السلام رفتار می‌کنم و راه او را می‌پیمایم. این را بدان که اگر خداوند سعادت و رشد این مردم را می‌خواست کسی را که عالم‌ترین و بهترین اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود یعنی علی علیه‌السلام را بر آنها می‌گماشت. اگر این امت از خدا می‌ترسید و از دستورات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی می‌کرد تو را امیر مؤمنان نمی‌نامید. هر گونه که می‌خواهی داوری کن. این دنیا گذرگاه است. به عفو خدا و تأخیر عقوبت الهی مغرور مباش و بدان که به زودی به کفر ظلم خود هم در دنیا و هم در آخرت خواهی رسید و به زودی از آنچه تا کنون یا در آینده انجام بدهی بازخواست خواهی شد و حمد و سپاس مخصوص خدای یکتاست»<sup>۱</sup>.

این سخنان بیانگر آزادگی و صلابت و شهامت فوق‌العاده‌ی سلمان است. به هر حال، سیره و روش سلمان در حکومت و زمامداری می‌تواند الگوی مناسب و ارزشمندی برای هر حاکم و والی مسلمانی به شمار آید.

پیش از این درباره‌ی خصوصیات و ویژگی‌های سلمان، خاصه زهد و ساده‌بستی او، مطالبی ذکر شد. در این‌جا مناسب است نمونه‌ای از حکایات دوران زمامداری او را در مداین بازگو نماییم.

شخصی می‌گوید: سلمان را می‌دیدم که گاهی گوشت می‌خرید و آن را می‌پخت و بینوایان را دعوت می‌کرد و آنها می‌آمدند و کنار سفره‌ی سلمان با شخص سلمان می‌نشستند و از آبگوشت او می‌خوردند و او شاد بود که با آنها مأنوس است و هم‌نشینی با آنان را دوست دارد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. احتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۱۸۵ تا ۱۸۸؛ ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، صص ۱۱۹ تا ۱۲۰.

<sup>۲</sup>. ر. ک: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۱۴۷.

نقل کرده‌اند روزی شخص غریبی از شام به مداین آمد. او مسافر تازه واردی بود و سلمان فرمانروای مداین را نمی‌شناخت. بار علفی بر دوش کشیده و رنج سفر از يك سو و سنگینی از سوی دیگر او را خسته کرده بود و منتظر بود از کسی خواهش کند تا او را کمک نماید. ناگاه شخصی را که سیمای ظاهرش به کارگرها شباهت داشت دید او سلمان بود. صدا زد: ای بنده‌ی خدا! بیا این بار مرا تا فلان جا حمل کن. سلمان بی آنکه خم به ابرو بیاورد، با کمال اشتیاق و اخلاص، بار علف آن مسافر غریب را به دوش خود کشید و به سوی مقصد حرکت کردند. در مسیر راه وقتی مردم سلمان را می‌دیدند احترام می‌گذارند و در محلی در مسیر راه، جمعی از مردم با تعظیم خاصی گفتند: سلام بر امیر! سلام بر امیر! مسافر کم‌کم فهمید که آن شخص، مورد احترام همه‌ی مردم است و او را با عنوان امیر خطاب می‌کنند. ناگهان دید جمعی به سرعت آمدند تا بار از او بگیرند و به مسافر گفتند: مگر تو این شخص را نمی‌شناسی. این، سلمان فرمانروای مداین است. مسافر شامی سخت شرم‌منده شد و به عذرخواهی پرداخت. نزد سلمان آمد و عاجزانه خواست که او را ببخشد و بار را به او تحویل دهد، ولی سلمان به او گفت: تا این بار به مقصد نرسانم به تو نخواهم داد.<sup>۱</sup> در مورد تشویق او به تحصیل دانش آمده است:

روزی سلمان در مداین با مردی کنار رودخانه‌ی دجله آمدند. آن مرد از آب دجله آشامید. سلمان به او گفت: باز هم بیاشام. او گفت: سیراب شدم و دیگر میل ندارم. سلمان فرمود: آیا این مقدار آبی که از رودخانه‌ی دجله آشامیدی چیزی از آن کم شد؟ او گفت: از این همه

<sup>۱</sup> ر.ک: حلیه‌الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۳.



آب فراوان مگر چیزی با نوشیدن من کم می‌شود؟ سلمان گفت: علم و دانش نیز چنین است، هر چه از آن بیاموزی، چیزی از آن کم نمی‌شود. بنابراین تا توان داری در کسب دانش جدیت کن و از دریای علم بهره بگیر.<sup>۱</sup>

#### سلمان از نگاه فرق

سلمان گذشته از مقام والایی که نزد شیعیان دارد در نزد مذاهب و فرق اهل سنت نیز مورد تکریم و منزلت است. همچنین صنعت‌کاران و اصناف پس از قرون اول (هجری) سلمان را اولین صنعت‌کار می‌دانستند؛ زیرا وی شنا کردن، خندق ساختن و صنایع دستی می‌دانست و او بود که اول بار مأمور شد که سر اصحاب و یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بتراشد.<sup>۲</sup>

#### به سوی معبود

سرانجام سلمان، پس از عمری تلاش و مجاهدت در یافتن حق و حقیقت، به آن دست یافت و به رستگاری کامل نایل گردید. او همواره با درایت و درستی و صحت و عاقبت تمام از همهی گذرگاه‌های پر پیچ و خم زمان خود به سلامتی عبور کرد. به ویژه هنگامی که بسیاری به حق، پشت پا زدند و از ولایت امام علی علیه‌السلام عدول نمودند، سلمان با استواری راست‌قامت ماند و به فرموده‌ی امام باقر علیه‌السلام: «كَانَ سَلْمَانٌ مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ»؛ سلمان از هوشمندان بود.<sup>۳</sup>

سلمان از سال ۱۶ تا سال ۳۴ یا ۳۵ هجری در مداین به فرمانروایی پرداخت تا این که روزهای آخر عمر پربارش فرا رسید. زاذان، که اصلاً ایرانی بود و از شیعیان و دوستان مخلص حضرت علی علیه‌السلام گردید و در مداین در اواخر عمر سلمان، خدمتکار و شاگرد مخصوص سلمان به

<sup>۱</sup>. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۱۴۲.

<sup>۲</sup>. ر. ک: سلمان پاك، صص ۱۲۲ - ۱۲۴.

<sup>۳</sup>. به نقل از: بهجة الامال، ج ۴، ص ۴۱۲، مندرج در: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۶۷.

شمار می‌آمد، می‌گوید: هنگامی که مولایم سلمان در بستر مرگ قرار گرفت به او گفتم: وقتی که شما از دنیا رفتی چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ سلمان فرمود: آن کسی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را غسل داد. گفتم: او امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود که اکنون در مدینه است و فاصله‌ی بین مدینه و مداین بسیار دور است. سلمان فرمود: همین که هنگام مرگ چانه‌ام را بستنی صدای پای او را می‌شنوی که علامت وارد شدن اوست و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌چنین به من خبر داده است. ز اذان می‌گوید: در بالین سلمان بودم. همین که از دنیا رفت چانه‌اش را بستم ناگهان صدای پای حضرت علیه‌السلام را شنیدم. به جلو رفتم، چشمم به جمال منور علی علیه‌السلام افتاد. دیدم از مرکب پیاده شد. [به امداد الهی با طی الارض در چند لحظه از مدینه به مداین آمد.] آن حضرت به من فرمود: سلمان وفات کرد؟ گفتم: آری، ای مولای من! حضرت کنار جنازه‌ی سلمان آمد و روپوش را از روی سلمان برداشت. دیدم سلمان لبخند می‌زند. امام علی علیه‌السلام خطاب به سلمان فرمود: «مرحبا یا ابا عبدالله اذِ اَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ فَقُلْ لَهُ مَا مَرَّ عَلَيَّ مِنْ قَوْمِكَ»؛ آفرین و خوشا به حال تو ای ابا عبدالله! هنگامی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ملاقات نمودی به او بگو که از ناحیه‌ی قوم تو چه رنج‌ها به من رسید.

آن‌گاه حضرت علی علیه‌السلام بدن سلمان را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز گزارد. در نماز تکبیرها را بلند می‌گفت. دیدم دو نفر به او اقتدا کرده‌اند. بعد از نماز از آن حضرت پرسیدم: آن دو نفر چه کسانی بودند؟ و چرا شما تکبیرها را با صدای بلند گفتید؟ در پاسخ فرمود: آن دو نفر یکی برادرم جعفر طیار بود و دیگری خضر پیامبر بود که در نماز بر جنازه‌ی سلمان حاضر شده بودند و با هر يك از این دو نفر، هفتاد صف از فرشتگان بود که در هر صفی هزار هزار فرشته در نماز شرکت کردند.<sup>۱</sup>

در آغاز این روایت ذکر شده است: جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: ما در

<sup>۱</sup> . سلمان فارسی، ملکی، ص ۴۳.

مدینه نماز صبح را پشت سر علی علیه السلام به جماعت خواندیم. پس از نماز به ما رو کرد و فرمود: «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي آخِيكُمْ سَلْمَانَ»؛ خداوند پاداش شما را در مورد برادران سلمان فراوان کرد. حاضران متقابلاً به آن حضرت تسلیت گفتند. حضرت علی علیه السلام عمامه یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله را بر سر نهاد و زره آن حضرت را پوشید و عصا و شمشیر آن حضرت را برداشت و سوار بر مرکب شد. به قنبر فرمود: «ده گام بشمار».

قنبر می‌گوید: ده گام شمردم: ناگهان خود را در کنار خانه‌ی سلمان در مداین دیدم.<sup>۱</sup>

مرقد شریف حضرت سلمان در مداین در پنج فرسخی بغداد، نزدیک طاق کسری قرار داد. این بقعه‌ی ساده یک جهان شکوه معنوی را در خود جای داده است و به راستی چنین است که در زیارت‌نامه‌ی او می‌خوانیم:

از خداوند می‌خواهم... مرا بر حیات تو زنده بدارد و بر ممات تو بمیراند. تو همانی که عهد خود را نشکستی.

#### منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، بی‌نا، بی‌تا.
۲. ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، ترجمه: دکتر نورالله کسایی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
۳. ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، لبنان، بیروت.
۴. ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، تحقیق: سیدحسن کسری، بیروت، دارالکتب العلمیه، طبع الاولی، ۱۴۱۰ ق.

---

<sup>۱</sup> زندگی پر افتخار سلمان فارسی، صص ۲۰۱-۲۰۴.

۵. الهامی، داوود، *سلمان نخستین مسلمان ایرانی*، قم، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش.
۶. امین، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
۷. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، ترجمه: محمدتقی واحدی، تهران، کتابخانه‌ی بزرگ اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۸. حلبی، علی بن برهان‌الدین، *سیرة الحلبیة*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۹. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.
۱۰. ریاحی، محمدحسین، *مشاهیر زنان اصفهان*، اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، اصفهان، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. صادقی اردستانی، احمد، *سلمان فارسی*، تهران، انتشارات خزر، چاپ سوم، ۱۳۵۴ ش.
۱۲. صدوق، محمدبن علی بن حسین، *خصال*، ترجمه: محمدباقر کمرهای، تهران، اسلامیة، چاپ هفتم، بی تا.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری (الامم و الملوک)*، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. عاملی، سیدجعفر مرتضی، *سلمان فارسی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. *کیهان فرهنگی*، سال هفدهم، شماره پیاپی ۱۶۵، تیرماه ۱۳۷۹.
۱۶. ماسینیون، لویی، *سلمان پاک*، ترجمه: علی شریعتی، بی تا، بی تا.
۱۷. مجیب مصری، محمدحسین، *سلمان در ترازوی ادب و تحقیق*، ترجمه: حسین یوسفی آملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
۱۸. محدث قمی، شیخ عباس، *بیت الاحزان*، تهران، بی تا، بی تا.
۱۹. محمدی اشتهاردی، محمد، *ایرانیان مسلمان در صدر اسلام*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۲۰. محمدی اشتهاردی، محمد، *زندگی پر افتخار سلمان فارسی*، تهران، اسلامیة، چاپ هفتم، بی تا.

۲۱. ملکی، عباس، *سلمان فارسی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. مهاجرانی، سید عطاءالله، *بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی*، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.
۲۳. نصیری، بدرالدین، *سلمان محمدی (نخستین ایرانی که مسلمان شد)*، تهران، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۵۳ ش.
۲۴. *نهج البلاغه*، ترجمه: دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
۲۵. واقفی، محمد بن سعد، *طبقات*، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.